

بررسی قالب‌های معنایی اندام‌واژه‌های بیرونی زبان فارسی^۱

مژگان اجدادی^۲
محمد رضا رضوی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۲۳

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۱۰/۴

چکیده

این مقاله به بررسی چهارده قالب معنایی اندام‌واژه‌های بیرونی می‌پردازد. قالب معنایی، چارچوب یکپارچه دانشی است که به ارائه کلی الگوهای ذهنی باورها، تجربه‌ها، آداب و رسوم، تصورات و موارد مشابه می‌پردازد. در این پژوهش برآنیم به این دو پرسش پاسخ دهیم که «قالب‌های عمده اندام‌واژه‌ها در زبان فارسی به لحاظ نحوی چگونه نمود می‌یابند؟» و «چه عناصر معنایی در این قالب‌ها بازنمایی می‌شوند؟». هدف مقاله حاضر، شناسایی ساختمان معنایی و نحوی قالب‌های اندام‌واژه‌های بدن در زبان فارسی است. داده‌های پژوهش، اغلب فرهنگ‌نگاشتی هستند. قالب‌ها با الگوگیری از وب‌گاه فریم‌نت از تعریف‌های فرهنگ‌واژگان استخراج شده‌است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در میان قالب‌های اندام‌واژه‌ها فقط یک قالب به قالب اصلی اندام‌واژه‌ها اختصاص دارد و سیزده قالب دیگر قالب‌های مرتبط با اندام‌واژه‌ها

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2016.9500.1109

^۲ کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علوم و تحقیقات (نویسنده مسئول)؛

ajdadi.mojgan.1985@gmail.com

^۳ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ m.r.razavi@persianacademy.ir

هستند. اندام‌واژه‌ها به دو صورت آشکار و ضمنی حضور دارند. حضور اندام‌واژه‌ها به شیوه‌های گوناگون مانند ساخت‌واژی، نحوی و معنایی مشخص شده‌است. حضور آشکار در ساختمان صوری پاره‌گفته‌های زبانی مانند اسم، صفت و فعل مرکب و همچنین آرایش جمله قابل مشاهده است. حضور ضمنی در رابطه معنایی اسم‌ها، صفت‌ها و فعل‌ها، خواه بسیط خواه مرکب با واحدهای واژگانی گوناگون به چشم می‌خورد.

واژه‌های کلیدی: معناشناسی قالبی، قالب‌های معنایی، قالب‌های اندام‌واژه‌ها،

اندام‌واژه‌های بیرونی

۱. مقدمه

نخستین بار فیلمور (Fillmore, 1985) مبحث قالب‌های معنایی را ارائه کرد. وی معناشناسی قالبی^۱ را روش ویژه‌ای معرفی کرده‌است که با دریافت معنای واژه و مشخص کردن اصول واژه‌سازی در ارتباط است. این رویکرد در راستای شناخت معنای واژه‌ها ایجاد شده و معناهای تک‌تک سازه‌های هر متن را در کنار معنای کلی آن متن قرار می‌دهد. به باور وی، قالب چارچوب یکپارچه‌ای است که دربرگیرنده آرایشی منسجم از تجربه و نظامی از مفاهیم مرتبط است که برای درک معنای هریک از این مفاهیم باید معنای کل ساختار را دریافت. (اوانز، Evans, 2007: 85) قالب را متعلق به سطح مفهومی و حافظه بلندمدت می‌داند که عنصرها و پدیده‌ها را بر مبنای موقعیت و رویدادهای مرتبط با تجربه بشر به هم پیوند می‌زند. قالب اندام‌واژه‌ها مشتمل بر قالب‌هایی است که در آن‌ها نامی از اندام‌های بدن وجود دارد. این نام می‌تواند بر اندام بیرونی یا درونی بدن دلالت کند. اندام‌های بیرونی اندام‌هایی هستند که محل قرار گرفتن آن‌ها در خارج بدن است و مشاهده‌پذیر هستند، یعنی با چشم دیده می‌شوند. اما محل قرار گرفتن اندام‌های درونی در داخل بدن است و غیر قابل مشاهده هستند. اندام‌های بیرونی از برجستگی ادراکی بالایی برخوردارند.

در پژوهش حاضر، برخی از عمده‌ترین قالب‌های معنایی حوزه واژگانی اندام‌های بدن، در زبان فارسی بررسی شده‌است. ضمن این بررسی، ساختار نحوی که این قالب‌ها را به نمایش می‌گذارد، به همراه اندام‌واژه‌های بازنمایی شده در هر ساختار نحوی ارائه شده‌است. پرسش‌های اصلی پژوهش حاضر این موارد را شامل می‌شوند که «نوع عناصر معنایی قالب‌ها چیست؟» و

¹ frame semantics

«بازنمایی نحوی اندام‌واژه‌ها در زبان فارسی چگونه است؟». در این مقاله، پس از بیان مقدمه، پیشینه تحقیق آورده شده است. در این بخش به معرفی عمده‌ترین آثار در زمینه معنائشناسی قالبی مانند آراء چارلز فیلمور و کاربست عملی آن نظریه در ایجاد وب‌گاه فریم‌نت پرداخته‌ایم. در بخش مباحث نظری، چارچوب نظری پژوهش، بر پایه مفهوم قالب و جایگاه آن در معنائشناسی شناختی توصیف شده است. در بخش نتیجه‌گیری، یک طبقه‌بندی پیشنهادی از ظهور اندام‌واژه‌های زبان فارسی در این قالب مطرح شده است.

۲. مبانی نظری پژوهش

این تحقیق در چارچوب معنائشناسی قالبی انجام پذیرفته است. به این منظور از آرای فیلمور (Fillmore, 1985; 1982; Fillmore et al., 2003)، بهره گرفته شده است. معنائشناسی شناختی به بررسی رابطه بین تجربه، نظام مفهومی و ساختار معنایی پرداخته و ساختار ذهنی (مانند بازنمود دانش) و مفهوم‌سازی^۱ (مانند تعبیر معنا) را مورد بررسی قرار می‌دهد. این نوع معنائشناسی در پی الگوسازی ذهن بشر و بررسی معنای زبانی است (Evans, 2007, p. 26). در معنائشناسی قالبی، معنای واژه‌ها با استفاده از طرح‌های مفهومی یا قالب‌ها به دست می‌آید (Fillmore et al, 2003, p. 235). این نوع معنائشناسی معنای واژه‌ها و گروه‌ها (واحد‌های واژگانی) را با توجه به قالب و بافتی که این واحد‌های واژگانی در آن قرار می‌گیرند، توصیف می‌کند. آتکینز و راندل (Atkins & Rundell, 2008) با ارائه این تعریف از معنائشناسی قالبی، قالب معنایی را مشتمل بر ارائه کلی از گونه موقعیتی مانند خوردن، صحبت کردن، حرکت کردن و موارد مشابه به همراه عناصر قالبی موجود در آن موقعیت می‌دانند و بافت را گروه یا بند یا جمله‌ای می‌دانند که واژه مورد نظر در پیکره، در آن نمود می‌یابد (همان، ۱۴۵). قالب چارچوب یکپارچه دانش و آرایشی منسجم از تجربه و نظامی از مفاهیم مرتبط را در بر دارد که در آن برای درک معنای هر یک از مفاهیم باید معنای کل ساختار را دریافت نمود. قالب با یک حوزه در ارتباط است (Evans, 2007, p. 85) و وسیله‌ای برای ارائه کلی هر موقعیت در نظر گرفته می‌شود که همراه با نقش شرکت‌کنندگان و جنبه‌های آن موقعیت که عناصر قالبی نام دارند، معنای واژه یا مجموعه‌ای از واژه‌ها را تعیین می‌کند (Fillmore et al., 2003, p. 305). پژوهندگان این حوزه از معنائشناسی (Kittay, 1992, p. 28) (Fillmore, 1968; quoted from Lehrer & 28)، قالب را زیربنای دانش نحوی افعال دانسته‌اند. در زبان قالب‌های گوناگونی مانند قالب تجارت، قالب ارتباط، قالب گفتگو و مانند آن وجود

¹ conceptualization

دارد. یکی از انواع قالب‌ها، قالب اندام‌واژه‌ها است. این قالب، خود مشتمل بر قالب‌هایی است که در آن‌ها عضوی از بدن حضور دارد. این عضو می‌تواند بر اندام بیرونی یا درونی بدن دلالت کند. مانند دست و پا به‌عنوان اندام‌های بیرونی و قلب یا کلیه به‌عنوان اندام‌های درونی. در بررسی این‌گونه قالب‌ها نقش‌های معنایی، نحوی و دستوری واژه‌ها و ارتباط آن‌ها با قالب‌های دیگر اهمیت بسیاری دارد. قالب‌ها را می‌توان بر اساس عناصری که در آن‌ها به کار می‌روند، به دو گروه قالب اصلی و قالب مرتبط دسته‌بندی کرد. قالب اصلی آن است که یک اندام‌واژه در معنای آن، نقش اساسی بر عهده دارد، ظرفیت معنایی و نحوی مشخصی دارد و غیر قابل حذف است. برای نمونه، هنگامی که گفته می‌شود «دندان‌پزشک پوسیدگی دندان علی را درمان کرد»، واژه دندان را نمی‌توان حذف کرد. در قالب مرتبط اندام‌واژه نقش اساسی ندارد و قابل حذف است. برای نمونه، در جمله «من با گوش‌هایم آن صدا را شنیدم»، اگر واژه گوش‌هایم را حذف کنیم، مشکلی به وجود نمی‌آید. قالب‌ها عناصری را نیز در بر می‌گیرند که عناصر قالبی نام دارند و مشتمل بر شرکت‌کننده‌ها و مفهوم‌های موجود در قالب هستند که نقش معنایی دارند.

به یک تعبیر، قالب، واژه‌ای کلی برای اشاره به مجموعه‌ای از مفاهیمی است که در درک زبان طبیعی به کار می‌روند. آن مفاهیم مشتمل بر طرحواره، ذهن نوشته، سناریو و الگوی شناختی هستند (Fillmore, 2006, p. 373). فیلمور و همکاران (Fillmore et al., 2003, p. 305) در مقاله «پیشینه فریم‌نت^۱» قالب را وسیله‌ای برای ارائه کلی هر موقعیت می‌دانند که معنای واژه یا مجموعه‌ای از واژه‌ها را به همراه نقش شرکت‌کننده‌ها و جنبه‌هایی از آن موقعیت که عناصر قالبی نام دارند مشخص می‌نماید. لِرر و کیتی به نقل از بارسالو^۲ (Barsalou & Kittay, 1992, quoted from Barsalou) قالب را ساختاری پویا می‌دانند که انعطاف‌پذیر بوده و وابسته به متن است و زیربنای دانش نحوی افعال را تشکیل می‌دهد. گلدبرگ (Goldberg, 2012) در مقاله «فعل، ساخت و قالب معنایی»^۳ بیان کرده‌است هر معنی از معناهای گوناگون یک واژه قالب معنایی جافتاده‌ای را در ذهن برمی‌انگیزاند. آن‌ها هر قالب معنایی را دربرگیرنده دو جنبه مهم دانسته‌اند که مشتمل بر جنبه بارز مفهوم واژه یا نمای واژه و جنبه پس‌زمینه آن است (همان، ۱۹۹). به باور وی، نمای واژه مشتمل بر چیزی است که آن واژه بیان یا نمایش می‌دهد و جنبه پس‌زمینه واژه آن چیزی است که واژه پیش‌داده یا پیش‌فرض در نظر می‌گیرد. برای نمونه، جنبه آشکار واژه مردمک دایره‌ای سیاه است اما جنبه پس‌زمینه آن چشم است. گلدبرگ (Goldberg, 2012; quoted from Fillmore,)

¹ background to framenet

² L. W. Barsalou

³ verbs, constructions and semantic frames

(1977) بیان کرده‌است واژه‌ها در زمینه قالب‌های معنایی به دو دسته گروه‌بندی می‌شوند؛ نخست، واژه‌هایی که نمای یکسان اما قالب زمینه متفاوت دارند. مانند دو واژه پدر و بابا در جمله‌های «بابای من خیلی مهربونه» و «پدرم مهندس است». منظور از این نمونه آن است که واژه‌های پدر و بابا، مفهوم یکسان دارند اما زمینه کاربردشان، متفاوت است. دوم، واژه‌هایی که قالب زمینه مشترک اما نمای متفاوت دارند. مانند دو واژه معلم و دانشجو در جمله‌های «معلم امروز با بی‌حوصلگی درس داد» و «دانشجویان این کلاس با انگیزه زیادی درس را فرا می‌گیرند».

لی (Lee, 2001)، قالب را دانشی پس‌زمینه‌ای معرفی می‌کند که برای درک معنای واژه مورد نیاز است و آن را واژه‌ای چندوجهی می‌داند، برای نمونه واژه «مادر» را در این دو جمله در نظر بگیرید: «مریم مادر واقعی سارا نیست ولی مادر فوق‌العاده‌ای برایش بوده‌است». این واژه در جمله اول دارای وجه ژن‌شناختی است و در جمله دوم وجه اجتماعی دارد. یعنی واژه‌های مادر در دو جمله بالا، نمای یکسان اما قالب زمینه متفاوت دارند.

بر مبنای دیدگاه آتکینز و راندل (Atkins & Rundell, 2008, p. 145-146) قالب‌ها بر مبنای اصل وراثت به یکدیگر مرتبط هستند و رابطه فرزند و مادری بین آن‌ها برقرار است. برای نمونه، قالب درخواست کردن، نقش فرزند را برای قالب ارتباط (قالب مادر) بازی می‌کند. هر قالب فرزند، می‌تواند دارای یک یا چند مادر یا حتی بدون مادر باشد، این حالت به صورت متقابل برای قالب مادر نیز به کار می‌رود. آن‌ها، گروه ظرفیتی را گروهی مشتمل بر عنصر قالبی، گروه نحوی و نقش دستوری قالب مورد نظر می‌دانند. برای نمونه، در جمله «مریم از برادرش درخواست کمک کرد»، واحد واژگانی مریم، دارای عنصر قالبی «گوینده»، گروه نحوی «اسمی» و نقش دستوری «نهاد» است. الگوی ظرفیتی از دیدگاه آن‌ها، مجموعه‌ای است کامل از گروه ظرفیتی همه عناصر موجود در جمله. آتکینز و راندل (Atkins & Rundell, 2008) بر این باورند که مواردی که در توصیف ظرفیت آورده می‌شود برای فرهنگ‌نویسی بسیار سودمند هستند، واژه‌هایی که برای بیان عناصر قالبی به کار می‌روند منبع بسیار مناسبی برای مدخل‌های فرهنگ‌ها هستند. آن‌ها همچنین معتقدند که رویکرد معناشناسی قالبی به عنوان نظریه‌ای منسجم، قادر به تحلیل داده‌های پیکره‌بنیاد، به صورت نظام‌مند و واقعی است (همان، ۱۴۸-۱۴۹).

وینستون و همکاران (Winston et al., 1978) در مقاله «رده‌بندی روابط جزء و کل»^۱ ادعا می‌کنند این نوع رده‌بندی برای توصیف چگونگی استفاده یک گویشور معمولی انگلیسی از واژه «جزئی از» است. بر این اساس، شش نوع رابطه جزء و کل وجود دارد:

¹ a taxonomy of part-whole relations

۱. رابطه اجسام جزء به کل (مانند رابطه پدال با دوچرخه یا رابطه دسته فنجان با خود فنجان)
۲. رابطه عضو با مجموعه (مانند رابطه کشتی با ناوگان یا رابطه درخت با جنگل)
۳. رابطه تکه با کل (مانند رابطه یک تکه شیرینی با کل آن یا رابطه متر با کیلومتر)
۴. رابطه قطعه با شیء (مانند رابطه فولاد با اتومبیل یا رابطه هیدروژن با آب)
۵. رابطه ویژگی با فعالیت (مانند رابطه پول پرداختن با خرید کردن یا رابطه کیک خوردن با مراسم تولد)
۶. رابطه ناحیه با منطقه (مانند رابطه کرج با تهران)

مجید و همکاران (Majid et al., 2006) در مقاله «اجزای بدن: مقوله‌بندی بین‌زبانی»^۱ بدن انسان را نقطه عطف مطلوبی برای رده‌شناسی معنایی می‌دانند زیرا بدن یک کلیت فیزیکی است و همه زبان‌ها واژه‌هایی مختص به اجزای بدن دارند. به باور آن‌ها، پژوهش‌های پیشین در مورد اندام‌واژه‌ها با استفاده از منابع ثانویه یعنی فرهنگ‌های لغت انجام می‌گرفت و این منبع‌ها جزئیات را نشان نمی‌دادند و معنا را آشکار می‌ساختند. در حالی که روش حاضر حاصل پژوهشی است که هدف آن بهبود رویکردهای مطالعه معنای اندام‌واژه‌ها بر پایه داده‌ها است و برای دستیابی به اطلاعاتی است که برای مقایسه بین‌زبانی سودمند هستند. به باور نگارندگان، مقاله حاضر مشتمل بر پژوهشی میدانی، درباره توصیف اصطلاح‌های اعضای بدن در ده زبان و همچنین راهنمای استنباطی و قرارداد آزمایشی در گردآوری داده‌ها است. این پژوهش، فهرستی از اندام‌واژه‌های هر زبان را همراه با جنبه‌های درونی و مصداقی معنای آن‌ها، تفاوت‌های ساخت‌واژی، روابط معنایی واژه‌ها و ساخت جزء و کلی درون‌حوزه‌ای ارائه می‌کند (همان، ۱۳۷).

آندرسون (Andersen, 1978, p. 236) در مقاله «جهانی‌های واژگانی اصطلاح‌های اجزای بدن»^۲ حوزه اندام‌واژه‌ها را دارای ساختاری سلسله‌مراتبی می‌داند که دارای پنج یا گاهی شش سطح است. از میان این سطح‌ها، ویژگی‌های قابل مشاهده به‌ویژه، ویژگی‌های مربوط به صورت ظاهری مانند گرد یا کشیده‌بودن و ویژگی‌های مربوط به موقعیت مکانی مانند قسمت بالا یا پایین بدن از اهمیت بیشتری برخوردارند. آندرسون (Andersen, 1978 p. 345-346) تمام ویژگی‌های جهانی زبان را متعلق به یک مقوله طبیعی می‌داند که ساخته دست بشر نبوده و به هیچ مؤسسه فرهنگی اجتماعی وابسته نیست. در این میان، حوزه اعضای بدن به عنوان مقوله‌ای طبیعی بسیار قابل توجه است زیرا در میان تمام افراد با هر فرهنگی مشترک است. او مانند همه حوزه‌های دیگر، حوزه اعضای بدن را مشتمل بر یک نظم سلسله‌مراتبی می‌داند. به هر حال، این نظم از آن جهت

¹ parts of the body: cross-linguistic categorization.

² lexical universals of body-part terminology

که توصیف‌کننده روابط جزء و کل است، تا حدی متفاوت از نظم حوزه‌های دیگر است، چرا که دیگر حوزه‌ها از رده‌بندی بهره می‌برند (همان، ۳۴۷). به باور وی جهانی‌های مقوله‌بندی حوزه اعضای بدن شامل موارد زیر است (Andersen, 1978; quoted from Razavi, 1998, p. 261):

۱. بدن در ساختار جزء و کل همه زبان‌ها نامی مشخص دارد.
۲. هر زبانی در حوزه واژگانی اعضای بدن واژه‌ای برای «سر» دارد. مقوله‌های دیگر بدن که در درجه دوم اهمیت قرار دارند مشتمل بر بالاتنه، بازو یا دست و پا هستند.
۳. همه زبان‌ها چشم، بینی و دهان را نام‌گذاری می‌کنند.
۴. دست که عضو بالاتنه است، همواره نامیده شده است.
۵. مقوله‌های انگشت دست و انگشت پا همواره نامیده می‌شوند.
۶. همه زبان‌ها نامی برای انگشت یا ناخن دست و انگشت یا ناخن پا دارند.
۷. وجود واژه «پا» نشان‌گر آن است که واژه جداگانه‌ای نیز برای «دست» در آن زبان وجود دارد.

بنابراین، درحالی‌که زبان‌های بسیاری دارای هر دو واژه پا و دست هستند و برخی از زبان‌ها فقط واژه دست را دارند، هیچ زبانی یافت نمی‌شود که در آن واژه «پا» به تنهایی وجود داشته باشد (همان).

به‌طور کلی، آثاری که با موضوع مقاله حاضر همسو هستند، مشتمل بر آثار فیلمور و همکاران (Fillmore and et. al 2003)، لِرر و کیتی (Lehrer & Kittay, 1992)، گلدبرگ (Goldbbberg, 2012)، لی (Lee, 2001)، آتکینز و راندل (Atkins & Rundell, 2008)، وینستون و همکاران (Winston & et.al, 1987)، مجید و همکاران (Majid et al, 2006)، مجید (Majid, 2006)، استادن (Staden, 2006) و آندرسون (Andersen, 1978) هستند.

۳. تحلیل معنایی داده‌ها

۳.۱. روش‌شناسی

پژوهش حاضر مشتمل بر واژه‌های مربوط به اندام‌های بدن در زبان عام است. منظور از زبان عام، در مقایسه با زبان علم زبانی است که به وسیله افراد در کاربرد روزمره و ایجاد ارتباط عمومی به کار می‌رود. این زبان دارای صورت‌های غیر رسمی و غیر نوشتاری است. جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش، بر مبنای دو روش «فرهنگ کوچک سخن» و «شم زبانی»، انجام گرفته است. به بیان دیگر، دو نوع داده فرهنگ‌نگاشتی و خودکاوی مبنای واژگانی پژوهش قرار گرفته است. تشخیص قالب معنایی به چند صورت انجام می‌پذیرد؛ الف) با استفاده از شم زبانی، رویدادهای مربوط به

اندام‌های بدن تعیین شده‌اند. مانند آسیب‌زدن به بدن، آرایش کردن بدن و مانند آن. (ب) اسامی و افعالی که آن موقعیت‌ها را توصیف می‌کنند از فرهنگ سخن انتخاب شده‌اند مانند گوش، سیلی‌زدن و ریم‌زدن. (ج) بین اسامی و افعال اندام‌واژه‌ها با توجه به تعریف‌های فرهنگ و با استفاده از قالب‌های فریم‌نت ارتباط برقرار شده‌است (برای نمونه، دست با لمس کردن و گوش با گوشواره‌انداختن مرتبط شده‌است).

در انتخاب واژه‌ها، از دشواژه‌ها و واژه‌های استعاری پرهیز شده‌است. دشواژه‌ها، واژه‌هایی هستند که بیان آن‌ها به دلایل مذهبی یا رعایت ادب پسندیده نیست. دشواژه‌های اندام‌ها در فرهنگ کوچک سخن، شامل واژه‌های ناسزاگونه، واژه‌های مربوط به اندام‌های جنسی، واژه‌های مربوط به دفع ماده زائد از بدن و همچنین واژه‌های مربوط به تولید و ترشح ماده‌ای در بدن بودند. استعاره به کاربردن واژه‌ای به جای واژه‌ای دیگر است که بر اساس شباهت بین آن دو انجام می‌شود، برای نمونه، در استعاره‌های حوزه بدن می‌توان از واژه‌هایی مانند «دست‌انداختن» به معنای مسخره کردن و «پادادن» به معنای موافق بودن نام برد. به دلیل شمار بسیار اندام‌واژه‌های درونی و بیرونی در فرهنگ کوچک سخن و برای محدود کردن حوزه پژوهش، بررسی به اندام‌های بیرونی محدود شده‌است. در این بررسی، نگارندگان با واژه‌هایی روبه‌رو شدند که مربوط به اندام‌های درونی-بیرونی بودند. منظور از درونی-بیرونی بودن این واژه‌ها آن است که بخشی از اندام در بیرون بدن قرار دارد یعنی مشاهده‌پذیر است و بخشی دیگر در درون بدن بوده و مشاهده نمی‌شود. مانند دندان که تاج آن قابل مشاهده و ریشه‌اش مشاهده‌ناپذیر است.

۳.۲. قالب‌ها

۳.۲.۱. قالب اندام‌های بیرونی بدن^۱

قالب اندام‌های بیرونی بدن بنیادی‌ترین قالبی است که واژه‌های حوزه بدن را در بر می‌گیرد و مشتمل بر تمامی اندام‌واژه‌ها است (Andersen, 1978). این قالب در واحدهایی واژگانی همچون دست، پا، صورت و موارد مشابه نمود می‌یابد.

۳.۲.۲. قالب آرایش بدن^۲

این قالب به آراستن بدن با لوازم آرایشی اشاره دارد. مانند «روژ، خط لب، ریم، سایه، خط چشم، تتو، اکلیل، سرخاب، سرمه، کرم‌پودر، گریم و لاک» (وب‌گاه فریم‌نت)^۳. واحدهای واژگانی این

¹ external body part term frame

² body decoration frame

³ <https://framenet.icsi.berkeley.edu/>

قالب با همکردهایی مانند «کردن، زدن و کشیدن» فعل مرکب تشکیل می‌دهند. اندام‌واژه‌ها در این قالب به سه شکل بازنمایی می‌شوند.

الف) اندام‌واژه با گروه نحوی اسمی و نقش دستوری مفعول نمود می‌یابد:

۱. مریم مژه‌هایش را ریمل زده‌است.

ب) اندام‌واژه با گروه نحوی حرف اضافه‌ای و نقش دستوری متمم بازنمایی می‌شود:

۲. مریم به لب‌هایش روژ زده‌است.

ج) اندام‌واژه حالت ضمنی دارد:

۳. مریم لاک زده‌است.

۳.۲.۳. قالب آسیب بدنی^۱

در این قالب یک عامل یا سبب، به فرد قربانی آسیب می‌رساند (وب‌گاه فریم‌نت)^۲. واحدهای واژگانی این قالب علاوه بر فعل بسیط «بریدن»، فعل‌های مرکبی هستند که از ترکیب اسم و همکرد «زدن» تشکیل می‌شوند و مشتمل بر مواردی مانند «پس‌گردنی زدن، پشت‌دستی زدن، تلنگرزدن، تودهنی زدن، توسری زدن، تیبازدن، سیلی زدن، سُقلمه‌زدن، کتک‌زدن، لگدزدن و مشت‌زدن» هستند. اندام‌واژه‌ها در این قالب به شش شکل بازنمایی می‌شوند.

الف) اندام‌واژه با گروه نحوی اسمی و نقش دستوری مفعول همراه است:

۴. دست‌های مجرم را بریدند.

ب) اندام‌واژه با گروه نحوی حرف اضافه‌ای و نقش دستوری متمم همراه است:

۵. احمد به علی تپا زد.

ج) اندام‌واژه همراه با کلمه مرکب نمود می‌یابد:

۶. احمد به علی پس‌گردنی زد.

د) اندام‌واژه در حالت ضمنی با مبدأ و مقصد مشخص به کار می‌رود. یعنی در این حالت، اندام‌واژه‌ای که با آن ضربه زده می‌شود و مکانی از بدن که مورد آسیب قرار می‌گیرد، به صورت ضمنی مشخص است.

۷. احمد به علی سیلی زد.

در این نمونه درمی‌یابیم که احمد با دست به صورت علی سیلی زد.

¹ cause harm frame

² <https://framenet.icsi.berkeley.edu/>

- ه) اندام‌واژه در حالت ضمنی و مبدأ مشخص به کار می‌رود. یعنی در این حالت، اندام‌واژه‌ای که با آن ضربه زده می‌شود، به‌طور ضمنی مشخص است.
۸. احمد به علی لگدزد.
- در مثال بالا درمی‌یابیم که احمد با پا به علی لگد زد.
- و) اندام‌واژه در حالت ضمنی بدون مبدأ و مقصد مشخص به کار می‌رود:
۹. احمد علی را کتک زد.

۳. ۲. ۴. قالب اندام توصیف‌گر^۱

قالبی است که به توصیف ویژگی بارز اندام هر فرد می‌پردازد (وب‌گاه فریم‌نت)^۲. این قالب شامل صفت‌هایی است که از ترکیب اندام‌واژه با یک صفت تشکیل شده‌اند و با یک‌دیگر یک واحد واژگانی را تشکیل می‌دهند. مانند «چهارشانه، چپ‌دست، چپ‌پا، سفیدپوست، سیاه‌پوست، رنگین‌پوست، سرخ‌پوست، سینه‌کفتی، قوزپشت و گردن‌کلفت». اندام‌واژه‌ها در این قالب فقط به یک صورت بازنمایی می‌شوند. یعنی در ترکیب یک صفت نمود می‌یابد:

۱۰. علی سیاه‌پوست است.

۳. ۲. ۵. قالب بیماری‌ها^۳

این قالب بر انواع بیماری‌هایی اشاره دارد که افراد با آن مواجه می‌شوند (وب‌گاه فریم‌نت)^۴. بیشتر واحدهای واژگانی این قالب با اسم اندام‌واژه به همراه «درد» و فعل «داشتن» و «شدن» همراه می‌شوند. برخی نیز بیانگر بیماری به‌طور ضمنی هستند. واحدهای واژگانی این قالب مشتمل بر مواردی مانند «سردرد، کمردرد، گردن‌درد، گوش‌درد، چشم‌درد، دندان‌درد، پادرد، شکم‌درد، دست‌درد، آبله، آماس، پیوره، جذام، خون‌دماغ، زالی، سرخجه، سرخک، سرگیجه، سرماخوردگی، سیاه‌زخم، فیستول، کورک و لب‌شکری» هستند. اندام‌واژه‌ها در این قالب به سه صورت نمود می‌یابند.

الف) اندام‌واژه با گروه نحوی اسمی و نقش دستوری مفعول بازنمایی می‌شود:

۱۱. علی سردرد دارد.

¹ body description part frame

² <https://framenet.icsi.berkeley.edu/>

³ medical conditions frame

⁴ <https://framenet.icsi.berkeley.edu/>

ب) اندام واژه با گروه نحوی اسمی اما نقش دستوری نهاد نمود می یابد:

۱۲. کمردرد او تحمل ناپذیر است.

ج) اندام واژه حالت ضمنی دارد:

۱۳. پیرمرد آب مروارید دارد.

۳.۲.۶. قالب پوشیدن^۱

این قالب موقعیتی را نشان می دهد که فرد در آن لباسی را بر تن می کند (وب گاه فریم نت)^۲. این قالب در فعل های بسیط پوشیدن و انداختن و افعال مرکبی چون تن کردن، سر کردن، به پا کردن و دست کردن نمود می یابد. اندام واژه ها در این قالب، با سه روش بیان می شوند:

الف) اندام واژه با گروه نحوی فعلی و فعل مرکب نمود می یابد:

۱۴. علی شلوارش را پا کرد.

در نمونه بالا، گاهی یک ضمیر، بین اندام واژه و همکرد قرار می گیرد:

۱۵. علی شلوارش را پایش کرد.

گاهی نیز یک اسم مابین اندام واژه و همکرد قرار می گیرد:

۱۶. مریم شلوار را پای بچه کرد.

ب) اندام واژه با گروه نحوی حرف اضافه ای و نقش دستوری متمم همراه است:

۱۷. مریم شال بر گردن داشت.

ج) اندام واژه با فعل پوشیدن، حالت ضمنی دارد.

۱۸. علی شلوارش را پوشید.

۳.۲.۷. قالب توصیف کلیت بدن^۳

این قالب، توصیفی از کل بدن ارائه می دهد (وب گاه فریم نت)^۴. این قالب در صفت هایی مانند «استخوانی، بی قواره، چاق، راست قامت، زشت، زیبا، ژینگول، ظریف، علیل، فلج، معلول، کوتوله، لاغر، لعبت، عضلانی و ریزنقش» نمود می یابد. این صفت ها با فعل های «بودن و داشتن» همراه هستند. اندام واژه ها در این قالب با سه گروه نحوی بازنمایی می شوند.

^۱ dressing frame

^۲ <https://framenet.icsi.berkeley.edu/>

^۳ body description holistic frame

^۴ <https://framenet.icsi.berkeley.edu/>

الف) اندام‌واژه با گروه نحوی اسمی و نقش دستوری نهاد نمود می‌یابد:

۱۹. بدن احمد عضلانی است.

ب) اندام‌واژه با گروه نحوی اسمی اما نقش دستوری مفعول همراه است:

۲۰. او اندامی زیبا دارد.

ج) اندام‌واژه حالت ضمنی دارد:

۲۱. او چاق است.

۳.۲.۸. قالب حالت بدن^۱

این قالب شامل واژه‌هایی است که حالت‌ها و وضعیت‌های گوناگون بدن را نشان می‌دهند (Razavi, 2012, p. 50). واژه‌های بیان‌گر این قالب مشتمل هستند بر فعل‌های بسیط «نشستن، ایستادن، خوابیدن» و فعل‌های مرکب «تکیه کردن/ تکیه‌دادن، خم کردن/ خم‌شدن، لم‌دادن، چمباتمه‌زدن» و صفت‌هایی مانند «دست‌به‌سینه، چهارزانو، دمرو کله‌معلق» که با فعل‌های بسیط «بودن و شدن» همراه هستند. اندام‌واژه‌ها در این قالب، با سه گروه نحوی بازنمایی می‌شوند.

الف) اندام‌واژه با صفت‌هایی مانند دست‌به‌سینه، چهارزانو و کله‌معلق در ترکیب یک صفت

نمود می‌یابند:

۲۲. او دست‌به‌سینه است.

ب) اندام‌واژه با افعال تکیه‌دادن بدن و خم کردن اعضای بدن با گروه نحوی اسمی و نقش

دستوری مفعول همراه است:

۲۳. علی پایش را تکیه داده است.

ج) اندام‌واژه با برخی افعال مانند نشستن، ایستادن، خم‌شدن، خوابیدن، لم‌دادن، تکیه‌کردن،

خم‌شدن، چمباتمه‌زدن و دمرشدن ضمنی است:

۲۴. او نشسته است.

۳.۲.۹. قالب حرکت بدن^۲

این قالب به حرکت‌ها و کنش‌هایی مربوط می‌شود که فرد با اندام‌های خود انجام می‌دهد (وب‌گاه فریم‌نت)^۳. این قالب در فعل‌های بسیطی مانند «دویدن، پریدن، جستن، لولیدن، خرامیدن، رقصیدن»

¹ posture frame

² body movement frame

³ <https://framenet.icsi.berkeley.edu/>

و فعل‌های مرکبی از قبیل «پشتک‌زدن، دست‌تکان‌دادن، حرکت‌دادن، چشمک‌زدن، چشم‌غره‌رفتن، لی‌لی‌کردن، قدم‌روکردن، نرمش‌کردن و ورزش‌کردن» بازنمایی می‌شود. اندام‌واژه‌ها در این قالب، به سه صورت بازنمایی نحوی دارند:

الف) اندام‌واژه با افعال چشمک‌زدن، چشم‌غره‌رفتن و دست‌تکان‌دادن در قالب فعل مرکب به کار می‌رود:

۲۵. علی چشمک می‌زند.

ب) اندام‌واژه همراه فعلی دال بر حرکت اندام، گروه نحوی اسمی است و نقش دستوری مفعول را دارد:

۲۶. او پایش را حرکت داد.

ج) اندام‌واژه‌ها با افعال دویدن، پریدن، جستن، لولیدن، خرامیدن، رقصیدن، پشتک‌زدن، لی‌لی‌کردن، قدم‌روکردن، نرمش‌کردن و ورزش‌کردن در حالت ضمنی به کار می‌روند:

۲۷. مریم می‌دوید.

۳. ۲. ۱۰. قالب حواس^۱

این قالب دربرگیرنده حسّ فرد در زمینه‌های گوناگون است (وب‌گاه فریم‌نت)^۲. این قالب دربرگیرنده فعل‌های بسیط «دیدن، شنیدن، چشیدن» و فعل‌های مرکبی مانند «بوکردن و لمس کردن» است. اندام‌واژه‌ها در این قالب، به دو صورت بازنمایی می‌شوند.

الف) اندام‌واژه حالت ضمنی دارد:

۲۸. من او را دیدم.

۲۹. من صدایی شنیدم.

۳۰. من آن شیء را لمس کردم.

ب) گاهی، اندام‌واژه برای تأکید، با گروه نحوی حرف اضافه‌ای و نقش دستوری متمم نمود می‌یابند:

۳۱. من با چشم‌های خودم او را دیدم.

۳۲. من با دست‌های خودم آن شیء را لمس کردم.

^۱ sensation frame

^۲ <https://framenet.icsi.berkeley.edu/>

۳.۲.۱۱. قالب لوازم^۱

این قالب اشیایی را در بر می‌گیرد که بر اندام‌های بدن قرار می‌گیرند اما بخشی از قالب «پوشاک» به شمار نمی‌آیند (Razavi, 2012, p. 54). واحدهای واژگانی این قالب مشتمل بر مواردی مانند «دست‌بند، انگو، کمربند، انگشتانه، انگشتر، بازوبند، چشم‌بند، حلقه، خلخال، دهان‌بند، زنجیر، سمعک، عینک، سینه‌ریز، گوشواره، شکم‌بند، کلیه‌بند و مچ‌بند» هستند. این واژه‌ها با فعل‌های بسیط «انداختن و زدن» نمود می‌یابند. اندام‌واژه‌ها در این قالب عمدتاً با گروه نحوی حرف اضافه‌ای و نقش دستوری متمم نمود می‌یابند.

۳۳. مریم گوشواره زیبایی به گوشش انداخته بود.

۳.۲.۱۲. قالب نشانه^۲

این قالب مشتمل بر کنش‌هایی است که فرد با بدن خود بدون کلام انجام می‌دهد (وب‌گاه فریم‌نت)^۳. فعل‌هایی که این قالب در آن‌ها نمود می‌یابد، دربرگیرنده فعل بسیط «بوسیدن» و فعل‌های مرکب «دست‌تکان‌دادن، اشاره کردن، چشم‌غره‌رفتن و چشمک‌زدن» هستند. اندام‌واژه‌ها در این قالب، به سه صورت، ظهور نحوی دارند.

الف) اندام‌واژه با فعل بوسیدن گروه نحوی اسمی و نقش دستوری مفعول را دارد:

۳۴. مریم صورت خواهرش را بوسید.

ب) اندام‌واژه‌ها با افعال دست‌تکان‌دادن، چشمک‌زدن و چشم‌غره‌رفتن در قالب فعل مرکب

به کار می‌روند:

۳۵. او به برادرش چشم‌غره رفت.

ج) اندام‌واژه با فعل اشاره کردن دارای گروه نحوی حرف اضافه‌ای و نقش دستوری متمم است:

۳۶. علی با دستش به او اشاره کرد که بیاید.

۳.۲.۱۳. قالب نشانه پوستی بدن^۴

این قالب به آثار و نشانه‌هایی که بر روی پوست بدن وجود دارند، اختصاص دارد (وب‌گاه فریم‌نت)^۵. واحدهای واژگانی این قالب، مشتمل بر اسم‌های «برص، تاول، تب‌خال، جوش، خال،

¹ accoutrements frame

² gesture frame

³ <https://framenet.icsi.berkeley.edu/>

⁴ body mark frame

⁵ <https://framenet.icsi.berkeley.edu/>

خراش، دمل، زائده، زخم، زگیل، قرحه، گل مژه، لک، میخچه» و صفت‌های «عرق‌سوز و کبود» هستند. این واژه‌ها به همراه فعل‌های بسیطی مانند «شدن، بودن، زدن و داشتن» به کار می‌روند. در این قالب، اندام‌واژه‌ها به دو صورت نمود می‌یابند.

الف) اندام‌واژه، با تمامی اسم‌های اشاره‌شده دارای گروه نحوی حرف اضافه‌ای و نقش دستوری متمم است:

۳۷. علی روی صورتش جوش دارد.

ب) اندام‌واژه با تمامی اسم‌ها و صفت‌های اشاره‌شده، گروه نحوی اسمی و نقش دستوری نهاد دارد:

۳۸. پای علی برص شده است.

۳.۲.۱۴. قالب نظافت بدن^۱

این قالب نشان می‌دهد که چگونه فرد به بدن خود رسیدگی می‌کند (وب‌گاه فریم‌نت^۲). فعل‌هایی که با این قالب به کار می‌روند مشتمل بر فعل‌های بسیط «شستن، تراشیدن» و فعل‌های مرکب «اصلاح کردن، ادکلن زدن، غرغره کردن، غسل کردن، مسواک زدن و وضو گرفتن» هستند. اندام‌واژه‌ها در این قالب، به چهار صورت، بازنمایی نحوی دارند.

الف) اندام‌واژه‌ها با برخی فعل‌ها مانند شستن، تراشیدن، اپیلاسیون کردن و اصلاح کردن، گروه نحوی اسمی و نقش دستوری مفعول را دارند:

۳۹. او دست‌هایش را قبل از غذا می‌شوید.

ب) اندام‌واژه‌ها با فعل ادکلن زدن، گروه نحوی حرف اضافه‌ای و نقش دستوری متمم را دارند:

۴۰. او همیشه به بدنش ادکلن می‌زند.

ج) اندام‌واژه‌ها با برخی افعال نظیر غسل کردن، غرغره کردن، مسواک زدن و وضو گرفتن حالت ضمنی دارند:

۴۱. کودک روزی سه بار مسواک می‌زند.

د) اندام‌واژه‌ها با افعال غسل کردن، غرغره کردن و مسواک زدن گاهی امکان بازنمایی نیز دارند که در این صورت دارای گروه نحوی اسمی و نقش دستوری مفعول هستند:

۴۲. گلویش را غرغره کرد.

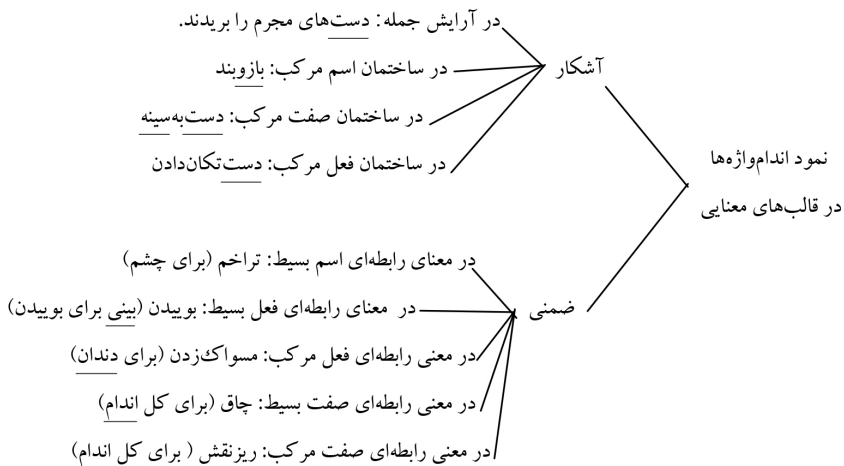
¹ grooming

² <https://framenet.icsi.berkeley.edu/>

۴. نتیجه‌گیری

یافته‌های به‌دست‌آمده از بررسی قالب‌های اندام‌واژه‌ها نشان می‌دهد که:

۱. ظهور نحوی اندام‌واژه‌ها در قالب‌های معنایی به دو دسته آشکار و ضمنی تقسیم می‌شود.
۲. اندام‌واژه‌هایی که به صورت آشکار نمود می‌یابند در آرایش جمله به صورت اسم، صفت و در ساختمان فعل مرکب به شکل جز غیرفعلی ظاهر می‌شوند. این قالب‌ها دربرگیرنده ظهور نحوی آشکار اندام‌واژه هستند. مانند اندام‌های بیرونی بدن، آرایش بدن، آسیب بدنی، اندام توصیفگر، بیماری‌ها، پوشیدن، توصیف کلیت بدن، حالت بدن، حرکت بدن، لوازم، نشانه، نشانه پوستی بدن و نظافت بدن.
۳. اندام‌واژه‌هایی که به صورت ضمنی در معنی واژه‌ها حضور دارند در ساختمان اسم و فعل بسیط، فعل مرکب، صفت بسیط و صفت مرکب به کار می‌روند و قالب‌های زیر را در بر می‌گیرند: آرایش بدن، آسیب بدنی، بیماری‌ها، پوشیدن، توصیف کلیت بدن، حالت بدن، حرکت بدن، حواس و نظافت بدن. در شکل (۱) ظهور نحوی و معنایی اندام‌واژه‌ها با نمونه‌هایی از هر یک مشاهده می‌شود:



شکل ۱: شیوه‌های نمود اندام‌واژه‌ها در قالب‌های معنایی

۴. رابطه قالبی شامل رابطه‌ای مستقیم بین دو قالب است که یکی از آن دو قالب که انتزاعی‌تر و مستقل‌تر است، قالب زبرین و قالب دیگر که غیرانتزاعی و وابسته‌تر است، قالب زیرین نامیده می‌شود. بررسی روابط قالب‌های معنایی نشان می‌دهد که بیشتر روابط بین قالب‌ها از نوع

وراثتی و کاربردی است. در رابطه وراثتی، هر آن‌چه که در مورد ویژگی‌های معنایی عنصر مادر به کار می‌رود، در عنصر فرزند نیز کاربرد دارد. برای نمونه، قالب اندام‌های بیرونی بدن با قالب جزء و کل رابطه وراثتی دارد. در رابطه کاربردی یک قالب خاص به قالبی انتزاعی و طرح‌واره‌ای تر ارجاع می‌یابد. برای نمونه، قالب آرایش بدن با قالب اندام‌های بیرونی بدن رابطه کاربردی دارد. برخی از روابط نیز سببی هستند. یعنی در آن قالبی سبب به وجود آمدن رویدادی در قالب دیگر می‌شود، برای نمونه، رابطه قالب درمان با قالب بهبود از این نوع رابطه است.

فهرست منابع

رضوی، محمدرضا (۱۳۷۷). «جزء‌واژگی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مرکز، تهران.

رضوی، محمدرضا (۱۳۹۰). «معناشناسی و گنج‌واژه زبان فارسی ۱». نامه فرهنگستان. سال ۱۲. شماره ۴. صص ۱۶-۴۶.

گلدبرگ، آدل (۱۳۹۰). «فعل، ساخت و چارچوب معنایی». ترجمه عزت‌الله روستازاده. نامه فرهنگستان. سال ۱۲. شماره ۴. صص ۲۰۷-۱۹۷.

Andersen, E. S. (1978). *Lexical universals of body-part terminology*. In J.H. Greenberg (Ed.), *Universals of Human Language* (Vol. 3. pp. 335-368). Stanford: Stanford University Press.

Atkins, S., & Rundell, M. (2008). *The oxford guide to practical lexicography*. Oxford: Oxford University Press.

Evans, V. (2007). *A glossary of cognitive linguistics*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Fillmore, Ch, J. (1982). Frame semantics. In linguistic society of Korea (Ed.), *Linguistics in the Morning Calm* (pp. 111-137). Seoul: Hanshin Publishing Co.

Fillmore, Ch, J. (2006). Frame semantics. In D. Geeraerts, R. Dirven & J. R. Taylor (Eds.), *Cognitive Linguistics: Basic Readings* (pp. 373-400). Berlin & New York: De Gruyter, Inc.

Fillmore, Ch. J. (1985). Frames and the semantics of understanding. *Quaderni Di Semantica*. VI (2), 222-254.

Fillmore, Ch. J., Johnson, C. R., & Petruck, M. R. L (2003). Background to Framenet. *International Journal of Lexicography*, 16 (3), 235-250.

Goldberg, A (2012). Verb, structure and semantic frame. Translated by Ezat-Ollah Rostazade. *Name- Ye Farhangestan*, 12 (4), 197-207 [in Persian].

Lee, D. (2001). *Cognitive linguistics: an introduction*. Oxford: Oxford University Press.

Lehrer, A. & Kittay, E. F. (1992). *Frames, fields, and contrasts*. Georgia: Emory University.

Majid, A. (2006). Body part categorisation in Punjabi. *Language Sciences*, 28(2-3), 241-261.

Majid, A., Enfield, N., van Staden, M. (2006). Parts of the Body: Cross-Linguistic Categorization. *Language Sciences*, 28(2-3), 137-147.

Razavi, M (2012). Semantics and Persian Language Thesaurus. *Name- Ye Farhangestan*, 12 (4), 16-46 [in Persian].

Razavi, M. (1998). *Meronymy* (Master's thesis). Islamic Azad University, Tehran, Iran [in Persian].

- Staden, M. V. (2006). The body and its parts in Tidore: A Papuan Language of Eastern Indonesia. *Language Sciences*, 28. 221–240.
- Winston, M. E., Chaffin, R. & Herrmann, D. (1987). A taxonomy of part-whole relations. *Trenton State and Hamilton College*.

وبگاه‌های اینترنتی

<https://framenet.icsi.berkeley.edu/fndrupal/luIndex>

The study of semantic frames of external body part terms in Persian language¹

Mojgan Ajdadi²
Mohammadreza Razavi³

Received: 2016/07/14

Accepted: 2016/12/25

Abstract

This article studies 14 semantic frames of external body part words in Persian. Semantic frame is a knowledge structure required for understanding the meaning of a word or related set of words. Unlike internal body parts (e.g. heart, brain and bones), external body parts (e.g. arm, leg, head and trunk) are observable and can be delineated, therefore their referential meanings seem perfectly clear. Frame semantics is an approach to the study of word meaning or lexical semantics, which holds that lexical meaning can only be properly studied and described considering a particular body of knowledge, known as frames. This theory provides a powerful tool to study lexical meaning. As Evans (2007: 193) puts it “a given word foregrounds a particular part of the semantic frame to which it is relativized, and yet cannot be understood without the other elements which make up the frame. One consequence of this is that a word provides a route through a particular frame. That is, as words relate to slots in the frame, they

¹. (DOI): [10.22051/JLR.2016.9500.1109](https://doi.org/10.22051/JLR.2016.9500.1109)

² Holder of Master degree in General Linguistics, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran (corresponding author);

ajdadi.mojgan.1985@gmail.com

³ The Academy of Persian Language and Literature, Tehran, Iran
m.r.razavi@persianacademy.ir

directly relate certain elements within a frame". Two questions then arise: 1) how are the principal frames pertaining to body parts are represented in Persian language in terms of syntactic or morphological structures? 2) What are the semantic elements of these frames? The aim of this study is to recognize semantic domain of body part terms in Persian and to present its realizations in morphology and syntax. For this purpose lexicographic data is mainly used. Considering the body part frames of English on FrameNet as a model, the same frames extracted for Persian language using a Persian dictionary. As a rule of thumb, if a word was defined by reference to a body part, it was concluded that it was related to body frame (e.g. blink: involuntary shutting and opening of the eye). The Findings reveals that among the body-related frames, one of them is the central frame (containing core elements like hand, arm, foot, leg and head), through which other frames are related to body parts, including: 1) body decoration (nail varnish, tattoo), 2) body harm (slap, kick), 3) body part description (black-eyed, ponytail), 4) disease (leprosy, acne), 5) cloth and clothing (gloved, put on a hat), 6) holistic body description (muscular, bony), 7) posture (cross-legged, lying down), 8) body movement (nodding, limp), 9) sense (smell, touch), 10) accessory (belt, earring), 11) body-based sign (handshake, wink), 12) body surface (mole, scar), 13) body care (brushing, shaving). The study also reveals that body frame manifestation is either explicit (e.g. eye, head, lip, foot, hand) or implicit (e.g. kick: foot, brush: tooth, hear: ear). The explicit manifestation of body frame includes a body part word used in word formation processes to make a new word (e.g. eye in eyelash, finger in fingerprint). It is also possible for body frame to be implicitly present in the sense of a word which becomes explicit in the definition of words (kick: to hit someone or something with your foot, smell: something that you notice by using your nose). The main explicit morphological and syntactic structures representing body frame are 1) in phrases and sentences describing an action or an entity related to body, e.g. *češme žaponi* (Japanese eye). 2) in noun formation as in *gardan-band* (lit. neck-tie) (necklace), *dahanšuje* (lit. mouth-washer) (mouth lotion). 3) in adjective formation as in *češmi*, an adjective meaning related to the

eye, *Gatreje češmi* (eye drop), *labsuz* (*lit. lip-burner*), an adjective meaning the quality of a liquid which is very hot and enjoyable. 4) in compound verb formation as in *gush dadan* (*lit. ear-giving*) (to listen), *pa kardan* (*lit. foot-doing*) (put on shoes). The data also reveals the implicit presence of body frame. The main morphological and syntactic structures representing body frame implicitly are: 1) simple nouns as in the definition of *mesvak* (toothbrush): an oral hygiene instrument used to clean the teeth, gums, and tongue. 2) simple verb as in the definition of *xarandan* (to scratch): to rub your finger nail hard on part of your skin. 3) simple adjectives as in the definition of *Guz* (hump): a round raised part on a person's or animal's back. 4) compound adjectives as in the definition of *sijahčorde* (dark skin). The same study may be carried out for internal body part words. The universality of body part terminology across languages of the world has made it an interesting domain of research. The present article sheds light on some aspects of this domain in Persian language.

Key words: Frame semantics, semantic frames, body part term frames, external body part terms.